

قیام سل ۱۳۲۴ صافی های کُتر (قسمت چهاردهم)

تشدد و تکبر سردار داؤد خان و مجبور شدن صافی ها به قیام عمومی

«فرقه مشر سردار محمد داؤد خان از تاریخ ۶ تا ۹ جولای (مطابق ۱۵ تا ۱۸ ماه سرطان ۱۳۲۴) در منطقه شیوه بسر

برده از تجمع قوای نظامی برای سرکوبی صافی ها نگرانی میکرد. بتاريخ ۸ ماه جولای یک قوای عظیم پیاده بطرف چغه سرای حرکت نموده بتاريخ ۹ ماه جولای با وجود تیراندازی شدید صافی ها به انجا رسید. بعد از آن دسته های هم برای انسداد [دهانه های] دره های عمده صافی ها [دره های مزار، دیوگل، بادیل و پیچ] که به دریای کُتر در جنوب چغه سرای امتداد دارند، فرستاده شدند.»

On 8th. July a strong infantry force moved in the direction of Chigha Serai, where it arrived on 9th. July despite heavy Safi sniping. Detachments were then moved to block the main Safi valleys running down to the Kunar river south of Chigha Serai.



آتشه نظامی سفارت انگلستان در کابل بتاريخ ۱۴ جولای ۱۹۴۵ در راپورش نوشت که «عملیات قوای هوایی و زمینی تلفات سنگینی را، که از یکصد و پنجاه (۱۵۰) تا دویست (۲۰۰) نفر تخمین شده است، بر شورشیان صافی وارد کرده است. جنگ های زمینی شامل زدو خورد های کوچکی بودند که تلفات نظامی در آن بسیار اندک بوده است. هشت بال طیاره نوع «هند» از پایگاه جلال آباد برای بمبار دمان قریه جات و جمعیت های صافی ها بین سرکانی و اسمار مورد استفاده قرار گرفتند.

حملات روزمره هوایی مناطق صافی ها

در راپور استخباراتی انگلیس ها همچنان

گزارش داده شده است که «پرواز های اکتشافی مناطق صافی ها هر روز از جلال آباد صورت گرفته و قریه جات و دسته های مردم در دره های مزار و پیچ بمبارد و مورد حملات ماشیندار قرار گرفته اند»^۳.

(iv) Air reconnaissance of Safi country has been carried out daily from Jalalabad, and reports state that villages and gangs in the Mazar and Pesh Darya have been bombed and machine

ا . راپور شماره ۲۸، مؤرخ ۱۴ جولای استخبارات انگلیس
ب . همانجا

راپور بعدی استخبارات انگلیس حاکیست که قوای سردار داود خان در هفته گذشته پیشرفت قابل ملاحظه داشته و اوضاع را تحت کنترل درآورده است. قوای نظامی که تا به اسما رسید، توانسته است گذرگاه های دریای کنر را تحت نظارت گرفته و موفق شده تا ارتباط بین صافی ها و اقوام دیگر دو طرف دریای کنر را قطع کند.

راپور اضافه میکند که «پاچا گل و حامیان دیگر حکومت بتاريخ ۱۳ جولای با یک جرگه صافی ها در منطقه پشد ملاقات نموده و آنها را متقاعد ساخته است تا از مخالفت دست برداشته به خانه هایشان برگردند. پاچا گل به آنها وعده داده است تا به سفارش وی مقامات به سیستم مکلفیت قومی [هشت یک] قناعت نموده و فعلاً به تطبیق سیستم مکلفیت اجباری به اساس احصائیه پا فشاری نه نموده و همچنان دست به اقامات تلافی جویانه نخواهد زد. جرگه صافی ها تا اندازه زیادی از صافی های مناطق بین شیوه و چغه سرای نمایندگی نموده، اما رهبران عمده مخالفین مانند سلطان محمد خان دره پیچ در آن شامل نبودند».

راپور حاکیست که «صافی هائی که توسط گز مه های قوای نظامی بین شیوه و چغه سرای اسیر شده اند، بشمول زنان بحیث گروگان به کابل فرستاده شده اند. مهمترین صافی هائیکه بدست حکومت افتاده اند شامل ملک ماموند میباشد. وی در

(i) Badshah Gul I and other Government supporters saw a Safi *jirga* at Pashat on 13th. July, and persuaded them to return home and cease hostilities for the present. Badshah Gul promised to advise the authorities to be satisfied with *Qasmi* recruitment, and not to press for the adoption of the *tribal* system or to raise *malik*.

(iii) Safis captured by troops in patrols between Shewa and Chigha Serai, including a number of women, have been sent to Kabul as hostages. The most important Safi in Government hands is Malik Mamud, who was captured at his home in Dewagal. His present whereabouts are uncertain.

of Dabara, who is still at Ganjgal, and whose ambiguous attitude has roused the suspicions of the Afghan authorities.

خانه اش در دیوگل اسیر شده و از سرنوشت فعلی اش خبری در دست نیست». طوری که قبلاً ذکر شده است، ملک ماموند خان در بین راه چوکی و نورگل بدست گماشتگان خاندان حاکم به شهادت رسیده و مهرش به علامه ثبوت کشته شدنش به داود خان آورده شد.

در همین راپور آمده است که «یک جرگه صافی های مخالف بتاريخ ۱۵ ماه جولای در قریه چلس [مربوط به دره دیوگل] در مجاورت دره پیچ، تحت قیادت عبدالقدوس خان، برادر سلطان محمد خان دره پیچ دایر شده بود. درین جرگه [عمل گروگان گیری زنان و مردان صافی تقبیح] و فیصله بعمل آمد که نمیتوانند به وعده های حکومت اعتماد نموده و تسلیم شوند. پیغام های هم به قبایل مجاور فرستاده شده و آنها را ازین فیصله مطلع ساختند. صافی هائی که درین جرگه شرکت نموده بودند عمدتاً آنهائی بودند که در دره پیچ، در شمال غرب چغه سرای، سکونت داشتند.

بتاریخ ۲۰ جولای خانواده غازی میرزمان خان هم در حالیکه بزرگان خانواده به شمول فرقه مشر خان محمد خان (برادر غازی میرزمان خان)، و شیرمحمد خان و عصمت الله خان (پسران غازی میرزمان خان) که از قبل با فامیل

(ii) A meeting of hostile Safis, presided over by Abdul Qudus, brother of Sultan Muhammad Khan (W. W. 628) of Pech Dara, was held at Chalas,

near Pech Dara, on 15th. July. They agreed that no reliance could be placed in Government promises and that they would not surrender. Messages were sent to neighbouring tribes informing them of this decision. Safis represented at this *jirga* were chiefly those living in Pech Dara north and west of Chigha Serai.

ج . راپور شماره
د . همانجا

هایشان در کابل تحت نظارت بودند، دستگیر شدند. پسران و برادرزاده های غازی میرزمان خان در کنر به بهانه ملاقات با حکمران به چغه سرای مرکز کنر دعوت و در آنجا بعد از دستگیری با تمام افراد خانواده شان به کابل فرستاده شدند. جریان مختصر این دستگیری ها و عوامل آن در قسمت های بعدی ذکر خواهد شد.

درحالی که حکومت پیروزی سردار داؤد خان را هم در چوکی و هم در کابل جشن می گرفت، یکبار دیگر پالیسی دوگانه حیل و زور خود را به کار انداخت. بدین معنی که از یکطرف از فریب و نیرنگ کار گرفته رهبران مخالف به شمول میرسلام خان صافی را به میانجیگری و شفاعت پاچاگل با حکومت به مذاکره دعوت نموده به جلال آباد برده توقیف نمودند، و از طرف دیگر تلاش نمود تا رهبرانی را که در قریه چلس دیوگل برای جرگه گردآمده بودند، با ارسال یک لوای عسکری قوای مرکز تحت قوماندۀ فرقه مشر سید صالح خان به سختی کوبیده و از بین ببرد.

شرح این رویداد و آغاز قیام قوم صافی در دره دیوگل را در خاطرات جنرال میراحمد خان مولائی چنین میخوانیم :

«ساعت ۲۲:۳۰ بالای میز نان بودیم ، نفر آمد که قوماندان صاحب لوا از سورگل [نورگل-ز] حرف

می زند. رفقا را گفتم شما نان بخورید. با رئیس ارکان به اتاق دفتر خود رفتم. با قوماندان صاحب حرف زدم. بعد از تبریکات جشن پرسیدم چه خبر است؟ فرمودند رئیس ارکان را بگویید با من حرف بزنند. به ترکی مذاکره کردند. در ختم رئیس ارکان گفت: امروز قطعات به چوکی رسم گذاشت داشتند. در حین رسم گذاشت اطلاع گرفتند که به داخل دره دیوگل جمع آوری شده و هیئت های احصائیه را جواب دادند و می خواهند بالای چوکی تعرض کنند. فرقه مشر سید صالح خان در حالی که ملبس به لباس سفری رسم گذاشت می نمایند به دو کتک امر تعرض می دهد. کتک اول به داخل دره الی قلعه ماموند می رسد و یک کتک هم به سرت های دو طرف پیشرفت می کند. قریب شام از طرف قوماندان مفرزه امر داده می شود که کتک رجعت نموده پس بیایند. کتک احمد علی خان که بالای تپه بود منظمأ پس می آیند، اما کتک نصرالله خان به داخل دره بوده، وقتی که برمی گردند صافی ها تعقیب می کنند. چند نفر ضابط و یک تعداد زیاد عسکر مقتول و مجروح می شوند. چهار میل ماشیندار و یک ونیم صد میل تفنگ و جبه خانه را تاراج

می نمایند. گفتند این راهپور حقیقی است. نیم ساعت مخابره وقت گرفت و برای این که مردم نفهمند واپس بالای میز نان رفته و سلام محمد عارف خان را به همه تقدیم کردیم. بعد از نان با رئیس ارکان و عبدالرزاق خان پیلوت به باغ ذخیره قصر محمودیه رفته، ساعت ۲۲ به کابل تلفون دادم. سردار صاحب به حضور اعلیحضرت بود. گفتم یک اطلاع است عبدالرزاق خان به لسان انگلیسی عرض می کند. عبدالرزاق خان موضوع را طوری که معلومات گرفته بود مفصل عرض کرد. بعد سردار صاحب به چوکی با عبدالرئوف خان حرف زدند. عبدالرئوف خان اطمینان دادند که به کلی خبریت است. سردار صاحب به من تلفون داد و گفت فرقه مشر صاحب شما چه مقصد دارید که مسائل را دامن می زید؟ گفتم من راهپور از یک قوماندان محل اعتماد شما گرفته بودم به شما اطلاع دادم. گفت قوماندان هم هنگامه جوی است. از این هنگامه جویی صرف نظر

کنید. عرض کردم کسی که هنگامه جویی می‌کند خائن است. من خائن نیستم. فرمودند: آینده از همه چیز راپورهای غیر واقعی احتراز کنید! عرض کردم من از نقطه نظر وظیفه مسئولیت دارم. بعد از این من به آنها کاری ندارم. راپورهای شان را راساً به حضور شما تقدیم دارند. مرا حق مسئولیت مجبور ساخت، راپوری که گرفته بودند به شما عرض کردم. این را گفته تلفون را بدون این که از هم خدا حافظی نمایم، گذاشتم. به محمد عارف خان تلفون دادم گفتم سردار صاحب آزرده شدند، زیرا عبدالرئوف خان اطمینان داد که چیزی نیست، به کلی خیریت است. گفتند مسأله مخفی نیست و فوراً معلوم می‌شود. در این بین از چوکی گفتند شفر داریم. رئیس ارکان را گفتم شفر بگیرید. دو تخته کاغذ، پشت و رو، پُر شد. چون کلید شفر نزد خود سردار صاحب بود گفتم فوری به کابل مخابره کنید. الی ساعت ۲ شفر ختم شد. ساعت ۲ سردار تلفونی با من حرف زدند. بدون این که سلام بدهم، گفتم چه امر است؟ فرمودند برادر مرا بسیار بیخوش! حال جای گفتن نیست. ساعت ۵ بجه می‌آیم. عرض کردم وقتی که شما کابل می‌رفتید در هیچ موضوع به من هدایت ندادید، ولی وظیفه مرا مجبور ساخت تا به حضور شما عرض کردم. تکرار گفت مرا ببخشید! آنجا که آمدم حرف می‌زنم. عرض کردم اختیار دارید.

۸:۵۰ آن موتر آمد. تا از کوتی پایان شدم سردار صاحب به داخل باغ آمد به دهن دروازه استقبال کردم. به مجرّد دیدن، عذرخواهی کرد. عرض کردم پروا ندارد، ولی کاش راپور عبدالرئوف خان، یک صاحب منصب تعلیم یافته و خاندانی حقیقت می‌داشت! شدیداً متأثر شد و چند دشنام به همه تعلیم یافته‌ها تثار کرد. در اتاق خود رفتند. من به سالن منتظر نشستم. حینی که برآمد، فرمودند: بعد از آن چه اقدامات شده؟ گفتم چون وظیفه نداشتم، در مورد تماس نگرفتم، معلومات ندارم. فوری تلفون دادند با آنها مخابره کردند. بعد به کابل امر دادند که دو لوای دیگر هم آماده‌ی حرکت باشند. سه چهار روز به بحث و گفت و شنید گذشت. ۶ اسد ۱۳۲۴: ساعت ۱۰ عبدالرزاق خان پهلوت، بعد از کشفیات دره‌ی دیوگل آمده بیان

نمود که کندک به قلعه‌ی ماموند در داخل دره محاصره است، زیرا چینی که طیاره داخل دره شد یک تعداد نفر یا پتک‌ها جهت گرفتن آب خارج شدند ولی از طرف صافی‌ها فیر شد. یکی دوفرشان غلتید، باقی نفری به داخل دره فرار کردند، بازهم تلففونی تماس گرفت و پرسید که کندک به قلعه‌ی ماموند چطور است؟ گفتند ارتباط با کندک قطع است. در اینجا بسیار عصبی شده، عبدالودود خان را خواسته، امر داد شخصاً قومانده را به دست گرفته، فوراً ذریعه‌ی دو کندک تعرض و کندکی که محاصره شد، آن را نجات داده با خود به چوکی بیاورد. طبق امر، لواشر دو کندک را گرفته، به طرف قلعه‌ی ماموند حرکت می‌کند. چینی که به قلعه نزدیک می‌شود، قوماندان لوا به غلام حسن خان غندمشر امر می‌دهد که با ظریف خان کندک‌مشر که کندک او محاصره است، کندک را مستظماً عقب کشیده، بیایند. در این وقت رگ دیوانگی غلام حسن خان غندمشر وردک به حرکت آمده (ساعت ۱۷ است) امر می‌دهد که کندک به پیش‌رو تعرض کنند. هر قدر عبدالودود خان می‌کوشد، غلام حسن خان بر نمی‌گردد. عبدالودود خان، با دو کندک از بالای بلندی‌ها رجعت کرده، شام می‌شود صافی‌ها کندک غلام حسن خان را که اصلاً کندک ظریف خان بود کوی شکار می‌کنند؛ ولی کندک هم با یک تلفات فوق‌العاده به چوکی خود را می‌رساند. هر قدر خواستند به چوکی حرف بزنند، میسر نشد. صرف چوکی همین قدر گفت: خیریت است!

۷ اسد ۱۳۲۴: در وقت نان یک شفر رسید که تلفات کندک را نشان می‌داد. سردار صاحب زمین و زمان را دشنام می‌داد. حاضر نشد که بالای میز نان بیاید. کسی بالای میز نان ترفت. من نزدشان رفتم. دیدم خیلی متأثر است و می‌گوید: دیروز ابلاغیه‌ی بلندبالا از فتح و آرامی منطقه دادیم، امروز به این وضع گرفتار شدیم! عرض کردم جنگ است این طور تلفات در محاربات پیش می‌شود، نباید قوماندان‌های بزرگ خود را طوری از دست بدهند که نان نخورند و نفری معبیتی خود را نیز کم‌دل بسازند! در اینجا دست‌شان به زنج من رسید، فرمودند: بیا برو، دیگر چاره نیست. عرض کردم به خدمت مملکت و تحت امر شما و از شما می‌باشم. به امر شما اطاعت دارم، لیک در این فرصت تبدیلی قوماندان‌ها درست نیست. مادون خود را تقویه کنید، تا وضع خود را جبران کنند و بدنام نشوند. گفت: من به قد و بالای سید صالح خان قریب خوردم، خود و مملکت را به تیاهی شدن دادم. عرض کردم در محاربات چنین پیشامدها زیاد است. مسأله غندجان فدا در شورش ملای لنگ و محاربه‌ی نیک‌چدران را که شخصاً در آن مفرزه بودم و در رأس محمد عمر خان سورج‌نیل قرار داشت، در یک شب هفتصد نفر تلفات دادیم و صدها نفر زخمی شد و هزار میل تفنگ و جبه‌خانه تاراج گردید، اما این تلفات که امروز پیش شده و شاید بعد از این هم چنین تلفات پیش شود، شما نباید بی‌حوصله شوید. تا یک درجه اعصاب‌ش تسکین شد. صاحب‌منصبان را نزد خود خواسته از قضیه گفتند. برای قوای هوایی هدایت دادند

که الی نماز شام به اطراف چوکی گردش و معلومات نموده و حمله‌های دسته‌جمعی صافی را تحت کنترل بگیرند.

شب شد. مکتوبی عنوانی سید صالح خان نوشتند که وظیفه را به قوماندان فرقه‌ی مشرقی، میراحمد فرقه‌مشر سپرده به جلال‌آباد بیاید. مکتوب ۱۴۰، ۵، اسد ۱۳۲۴ مکتوب را گرفتم. فرمودند چقدر قوه با خود می‌برید؟ گفتم فعلاً آن قدر قوه‌ی قوی نداریم که یک مشت قوی حواله‌ی صافی‌ها کنیم. قطعات خورد و کوچک را نمی‌خواهم لقمه‌لقمه به دهن‌شان بدهم. خودم تنها می‌روم. یک نفر صافی دیوگلی حاضر باش دارم، با خود می‌برم. تعجب کردند. به جنگ صافی می‌روی حاضر باش هم صافی!! فرمودند ملک خان با یک مقدار جبه‌خانه و خوراکه به پل درونته رسیده‌اند. شب از پل عبور می‌کنند. فردا صبح بروید که قافله‌ی مذکور را نیز از دره‌ی ثلت بگذرانید. دره‌ی ثلت، بین دره‌ی مزار و دره‌ی نور است و از صافی‌های جنگ‌جوی مانند دیوگل است.

۸ برج اسد ۱۳۲۴: یک بستره‌ی خفیف با یک نفر حاضر باش که آن هم صافی و از دیوگل بود، حرکت کردم. وقتی که به پل رسیدم یک مقدار مال‌هایی که از پل گذشتانده شده بود، به موترها بار نشده بود. امر دادم فوراً به بارگیری شروع، الی ۷ موترها بار شد و قافله به حرکت شروع کرد. ملک خان پیش روی قطار حرکت می‌کرد. در حد دهن دره ثلت انتظار کشیدم. عموم موترها به خیریت گذشت. بعد از آن ملک خان را با قافله‌اش گذاشته خودم حرکت کردم. ساعت ۹:۳۰ به نورگل رسیدم. قوماندان لوا، محمدعارف خان، به چوکی رفته بود. بعد از یک توقف کوتاه حرکت و ساعت ۱۱ به چوکی رسیدم. عسکرها به گوشه و کنار به جبال پریشان، زیر سایه‌های دیوار قلعه با معنویات خراب، نشسته‌اند. قوماندان مفرزه به یک باغچه و منصبداران الی درجه تولیمشر به باغچه جمع شده. بهره‌دار مرا منع کرد. زیرا دریشی یک پهلون جیمی و پیراهن خاکی و کلاه کاک داشتم. خود را معرفی کردم. به قوماندان مفرزه خبر داد. همه استقبال کردند. سید صالح با پیراهن و تنبان و اکثر منصبداران بدون دریشی و محمدعارف خان هم خیلی آزرده خاطر مشاهده می‌شد.

(ادامه دارد)